

آی ای آب، ای آب، ای آب  
پس چرا سرد و خاموش هستی؟!  
ای فرات! ای همیشه خروشان  
خسته و تشنه کامند گلها  
باغ را باز آبی بنوشان  
پشت نیزاری از نیزه و تیغ  
آن طرف دشمنان بی شمارند  
این طرف در دل آتش و دود  
کودکان تشنه در انتظارند  
پای آن نخلهای پریشان  
اینک افتاده از پا علمدار  
زود برخیز و دستی بر آور  
مشکی از موج بر دوش بگذار  
آب، ای آب، ای آبی پاک!  
سوی لب تشنگی جان آنها  
زود بشتاب، بشتاب ای آب